اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد در بحث بیع مکره مرحوم شیخ مطالبی را بیان فرمودند و انتهی الکلام عرض کردیم این فروعی است که ایشان جهاتی است که ایشان متعرض شدند و دیگر ما یک مقداری‌اش را رد کردیم مقدار زیادی‌اش را بله ایشان در جمله‌ای که در اینجا دارند متعرض آخرین مساله تقریبا آخرین مساله ، البته عده‌ی زیادی ، زیاد نه عده‌ای از مسائلی را که دارند دائما می‌گویند در بحث فضولی خواهد آمد.**

**عرض کردیم در میان اهل سنت احناف این جوری هستند عقدی را که متوقف است یا ما به آن می‌گوییم معلق آنها می‌گویند فاسد اصطلاحا و در کتاب سنهوری ایشان به جای کلمه‌ی فاسد یا معلق که ما به کار می‌بریم آنها می‌گوییند القابل للبطلان یعنی مراد یکی است ها غرض اینکه گاه گاهی اشتباه نشود مثلا عقد فضولی را فاسد می‌گویند اما باطل نمی‌گویند اما مثلا عقد صبی را باطل می‌گویند نکته‌اش این است.**

**در کتاب سنهوری هم تقسیمی که می‌کند عقد یا باطل است یا القابل للابطال ، قابل للابطال همینی است که الان ما اسمش را می‌گوییم معلق . آن وقت این در عقد فضولی آنها قابل للابطال می‌دانند آنهایی که از اهل سنت هستند مثل احناف آن وقت عقد مکره را هم همان جور گرفتند یعنی بحثی که در بین خود اهل سنت مطرح بوده و از همان قرن دوم مطرح است از قرن فقهاء مطرح است که آیا عقد مکره از قبیل عقد فضولی است با رضای متاخر درست می‌شود یا عقد مکره اصولا منعقد نمی‌شود، اصولا باطل است، یعنی عقد قابل للابطال است یا عقد باطل است کلا .**

**معروف و مشهور بین اصحاب ما هم شبیه فضولی قائل هستند که قابل للابطال است باطل نیست، اگر گفت آقا قبول ندارم کراهتش هم از بین نرفت آن عقد باطل می‌شود، اما اگر تبدیل به رضا شد آن عقد صحیح می‌شود، روشن شد محل بحث ؟**

**یکی از حضار : رضایت لاحق به چه زمانی باید منتظر باشد ببیند راضی می‌شود یا نه**

**آیت الله مددی : این دیگر بیشتر در بحث فضولی هم خواهد آمد این اجازه تا چه زمانی ، حالا منتهی به زمان نشود گاهی هم ممکن است بگوییم به دادگاه کشیده بشود و الی آخره لکن ظاهرا این هم محدودیت دارد آن طور متوقف بر زمان نیست، خواهد آمد ان شاء الله.**

**بعد به هر حال این بحثی را که مرحوم شیخ در اینجا دارند این است یعنی این بحثی را که به اصطلاح متعرض شدند این طور بحثی است که در اینجاست. از صفحه‌ی 328 عرض کردیم ایشان متعرض این بحث شدند آقایان بعد از ایشان خوب متعرض شدند و عرض کردیم یک مقداری همین طوری که در کل مباحث اکراه در اینجا ابهام هست اینجا هم خالی از ابهام نیست.**

**لو رضی المکره بما فعله صح العقد، بعد مخالفین مساله را هم به کار بردند بعد شروع کردند اشکالات، یک اشکال اول ودعوی اعتبار مقارنته بنفس العقد، ایشان نوشتند این عقد این دعوا خالیة عن الشاهد مدفوعة بالاطلاقات ، البته من کرارا همین اخیرا هم عرض کردم تعبیر به اطلاق در اینجا که مثلا از اطلاق در بیاوریم که رضا مطلقا معتبر است چه بخواهد همراه عقد باشد چه بعد از عقد ، چنین اطلاقی نداریم اصلا بحث این اطلاق روشن نیست که این توضیحاتش گذشت.**

**آن وقت ایشان ننوشته چرا مقارن باشد طیب نفس با عقد، این مطلب را فقط به عنوان دعوی نوشته ودعوی اعتبار بله این را متعرض مطلب نشدند، عرض کنم آنچه که می‌توانیم ما متعرض مطلب بشویم خلافا لمرحوم شیخ چون مرحوم نائینی هم ندارد بگوییم از کلمه‌ی تراضی این را درآوردیم چون آن روز عرض کردیم یک رضا داریم یک ارضاء داریم یک مراضاة داریم یک تراضی داریم، تراضی باب تفاعل توضیحاتش آن روز گذشت این باب تفاعل در جایی است که دو تا را همزمان می‌بیند و لذا اگر فرض کنید یک کسی زد در گوش کسی و بعد او هم زد مثلا در شکم او مثلا به این می‌گویند مضاربه اما اگر در عین حالی که زد در صورتش او هم می‌زند در شکمش این را می‌گویند تضارب ، تضارب حکایت فعلی است که از هر دو صادر می‌شود در حال صدور از هر دو ، آن هیاتی که از این جهت حاصل می‌شود اسم او تفاعل است. دقت کردید ؟**

**و لذا ما اعان داریم یعنی کسی که به دیگری کمک برساند ، معاونت داریم کسی که به دیگری کمک بدهد و آن هم باز برگرداند کمک را شاید این معاونت فلان که در فارسی است نکته‌اش این باشد و یک تعاون داریم، تعاون در حال اینکه هر دو به هم کمک می‌کنند یعنی هم این طرف به اوکمک می‌کند هم او به این کمک می‌کند فرض کنید من باب مثال پدر به پسر خودش پولی می‌دهد این دارد به او کمک می‌کند، پسر هم این پول ر ا در راه خیر مصرف می‌کند، صدقه می‌دهد، ببینید یک عملی است که دو تا به همدیگر یعنی او هم یک کار خیر، هر دو عون یکدیگرند هر دو کمک یکدیگرند .**

**عرض کردم در لغت عربی ما کلمه‌ی عمل داریم و کلمه‌ی عون داریم، عمل آن چیزی است که از انسان صادر می‌شود عون آن کاری است که مقدمه‌ی صدور عمل است. یعنی جنبه‌ی طولی دارد، عمل مثل فرض کنید چیدن دیوار، عون مثل اینکه آجر دستش بدهد، سیمان دستش بدهد، یکی عمل می‌کند یکی عون می‌کند، و لذا کرارا عرض کردیم به این مناسبت، الان مثلا می‌گویند منظمة التعاون الاسلامی ، سازمان همکاری‌های اسلامی گفتیم این درست نیست، باید همیاری بگویند، تعاون همیاری است. اگر بخواهیم درست و دقیق معنا بکنیم تعامل همکاری است. آن که عمل است. اگر در عمل نگاه کردیم تعامل است. اگر در یاری و عون نگاه کردیم تعاون است، تعاون یعنی همیاری و این لفظ تعاون را به این معنا به کار می‌برند که کل واحد از این کشورهای اسلامی عون یکی دیگر است، یعنی در حالی که او به این کمک می‌کند آن هم به این . همه با هم در این رابطه‌ی همیاری هستند نه اینکه همکاری نه اینکه هر کدام یک کاری می‌کنند، آنها با او شریکند نه هر کدام که دارد برنامه‌ای را اجرا می‌کند این یکی دیگر به او کمک می‌کند در برنامه‌اش این همیاری کردن را دقت کردید ؟**

**لذا تعاون را همکاری معنا نکنید که الان متعارف است در وسائل ارتباط جمعی ما همکاری ، سازمان همکاری‌های اسلامی، تعاون همکاری نیست، تعاون همیاری است. این نکته**

**آن وقت تراضی هم همینطور است آن وقت این که ایشان می‌گوید مقارنة طیب النفس للعقد، این از این جا فهمیده که تجارة ببینید عن تراض، یک بحثی را هم عرض کردیم کلمه‌ی عن در لغت عربی و من در لغت عربی هر دو ما به فارسی از معنا می‌کنیم، از . لکن در لغت عربی یکی نیستند از غیر از ، یعنی عن غیر از من است در کتاب مغنی علی ما ببالی پنجاه و چند ساله که نگفتیم برای من پانزده معنا دارد. حالا یکی نگاه کند مغنی پانزده تاست یا اشتباه کردم،**

**یکی از حضار : نه همان پانزده تاست**

**آیت الله مددی : پانزده تاست برای من پانزده تا معنا نقل می‌کنند. دقت کردید ؟**

**که عرض کردیم آن که جامع بین کل آنهاست غیر از آن تاکیدش زیاده و تاکید آن که در آنجا هست به معنای نشویت این که بعضی‌ها گفتند من برای نشویت این جامع بین آنهاست. من نشویت است. یعنی منشاء ، منشاء را می‌گوید یعنی یک معنای حرفی است یعنی حرف خودش ، و معنایش یک معنای اندکاکی است یعنی دو چیز را می‌بیند که یکی منشاء دیگری است مثلا سیر را می‌بیند یا قرائت را می‌بیند و آیه‌ی قرآن را می‌بیند و اینکه مثلا قرائت من سورة آل عمران این ابتدای این قرائت را که یک عنوان اندکاکی است ما بین خودش و ما بین قرآن و قرائت این را با من بیان می‌کند اما عن در لغت عربی این نیست ، از آن به معنای همین که در جامع المقدمات یادتان باشد مجاوزة.**

**مجاوزة را که ما به فارسی تجاوز می‌گوییم، عن در لغت عربی به معنای تجاوز است، یعنی می‌آید نگاه می‌کند یک چیزی از یک چیزی خارج شده است. دقت می‌کنید ؟ منشائیت را نگاه نمی‌کند منشائیت ، از او صادر شده است. مثلا رمیت السهم عن القوس نگاه می‌کند این حالتی را که تیر از میانه‌ی کمان از کمان خارج شد . یعنی این نکته را در نظر**

**و لذا کرارا عرض کردیم محدثین هم از اول نگفتند من علی بن ابراهیم گفتند عن علی بن ابراهیم. این گفتن عن علی بن ابراهیم عن ابیه کلمه‌ی عن را به کار بردند که ما در فارسی از معنا می‌کنیم این نکته‌اش این است، می‌خواهد بگوید این حدیث از او صادر شد ، از او صادر شد از او تجاوز کرد.**

**و لذا عرض کردیم در این بحث معروفی که در علوم دائرة الحدیث هست، البته اهل سنت زیاد دارند ما کم داریم بعدها داریم، عن عنه مساوی با اتصال است یا نه یا مساوق با ، عده‌ایشان گفتند نه ما می‌توانیم بگوییم عن فلان از او هم نشنیده باشیم. دیدیدم در کتابش دیدیم در بازار خرید به قول آقایان به نحو وجاده اما عرض کردیم نزدیک به نود و پنج درصد، نود و شش درصد از علمای حدیث اهل سنت که اقوال دارند در مساله ، قائل هستند که عن عنه مساوی با اتصال است. خوب دقت کنید.**

**اگر گفت علی بن ابراهیم عن ابیه یعنی با شرایط تحمل حدیث از پدر، از در اینجا یعنی حدیث از او صادر شده است. یعنی از او شنیدند یا قرائت کردند یا اجازه گرفتند یا آنها بالاخره یک رابطه‌ای با او دارد، نه اینکه حدیث از اوست ولو من در کتاب دیده باشم. دقت فرمودید نکته‌ی فنی را این کلمه‌ی عن .**

**این نکات ببینید تجارة عن تراض ، پس اینجا کلمه‌ی تراضی آمده قبلش هم کلمه‌ی عن آمده این معنایش این است که چون معنای حرف است یعنی این تجارت را نگاه کرده و تراضی طرفین را نگاه کرده این تجارت از آن تراضی حاصل شده درآمده**

**یکی از حضار : رضایت لاحق دیگر به درد نمی‌خورد چون رضایت طرفینی**

**آیت الله مددی : آها**

**این که می‌گوید اعتبار مقارنة طیب النفس ، و واقعا هم این شبهه قوی است حالا خود من گفتم اشکال ندارد اما انصافا این شبهه قوی است. انصافا این شبهه قوی است. مگر بگوییم چون عقد، حالا بعد من نکات فنی‌اش را بعد عرض می‌کنم، دقت بکنید. چون ایشان نوشته بود توضیح نداده بود، ایشان نوشته بود خالیة عن الشاهد مدفوعة بالاطلاقات. اطلاقی نداریم که ایشان فرمودند احل الله البیع چنین اطلاقی ندارد اصلا ناظر به این قسمت نیست که رضا در حین عقد باشد یا بعد از عقد اطلاقاتی نداریم.**

**من همین اخیرا هم بحث کردیم که خیلی از این اطلاقاتی که آقایان می‌گویند ثابت نیست یک چنین اطلاقی اصلا نداریم.**

**پس بنابراین روشن شد که این احتمال مقارنة الطیب النفس للعقد این احتمالش انصافا بهترین راهش همین است که من عرض کردم خدمتتان کلمه‌ی عن را نگاه بکنیم، تجارة عن تراض، تراضی را به این معنا که هر دو در آن واحد تراضی دارند.**

**یکی از حضار : آقا این ثابت است که تفاعل حتما باید**

**آیت الله مددی : ظاهرش این طور است. اول بحث هم یک آقایی سوال کرد، عرض کردم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی در لا ضرر نگاه کنید دارد در نهایة در شرح حاشیه‌شان فقط یکی از آقایان گفت ظاهرا ایشان رد می‌کند نمی‌دانم حالا رد کرد یا نه در ذهن من نیست لکن خود من قبول دارم انصافا معنای لطیفی است تفاعل به این معنا معنای لطیفی است.**

**یکی از حضار : نه شما می‌فرمایید الان همه‌ی استعمالاتش این طوری است ؟**

**آیت الله مددی : بله**

**و لذا هم عرض کردیم مشهور اهل سنت گفتند اعانه‌ی بر اثم ، اعانه‌ی بر اثم یعنی شما مقدمات صدور حرام را از غیر انجام بدهید، یک مقدماتی را انجام بدهید که طرف حرام انجام بدهد به این می‌گویند اعانه‌ی بر اثم**

**یکی از حضار : این اصطلاح فقهی است آقا خوب اصطلاح فقهی‌شان را دارند تعریف می‌کنند.**

**آیت الله مددی : نه لغوی هم هست ، اعان یعنی قدم له عون، یعنی اثم عمل است این عمل از شخصی صادر می‌شود، شما کمکش می‌کنید، عون یعنی کمک کردن دیگر، یاری می‌دهید.**

**عرض کردیم این معنا از همان قرن دوم فقهای اسلام هم چند بار عرض کرم خوب دقت بکنید اصولا اهل سنت از وقتی که فقه شروع شد خیلی از مطالب را سعی کردند از یک قواعد و از آیات و روایات در بیاورند که این جواب بدهد برای مسائل ، فرض کنید فروش شراب را حرام می‌دانستند روایتی هم دارد اما اینکه انگور را شما به کارخانه‌ی شراب بفروشید این هم حرام است این روایت داشت اما گفتند اعانه‌ی بر اثم است یعنی شما یاری دارید می‌دهید کمک می‌دهید که این شراب را درست بکند این عنوان اعانه و عرض کردم اگر دقیقا بخواهیم بگیریم تقریبا از نیمه‌ی قرن اول کم کم مباحث فقهی شدت پیدا کرد هنوز هم صحابه موجود بودند و سرش هم این بود آن پنج تا خلیفه چون امام حسن مجتبی را هم جزو خلفای راشدین می‌دانند ، این ها هم از نظر فقهی به اینها مراجعه می‌کردند فتوا و هم به لحاظ سیاسی .**

**از زمان معاویه بنا شد فقط از نظر سیاسی مراجعه کنند دیگر جنبه‌های علمی‌اش رفت پی کارش، لذا تدریجا در دنیای اسلام مشکلات را دادند به دامن فقهاء ، جناح سیاسی ، بخش سیاسی جدا شد دقت می‌کنید ؟ این بود که فقه رشد کرد، رشد فقه از این جا شروع شد ، دیگر مشوب به قضایای سیاسی نشد. و لذا این رأی می‌گفت آن یک رأی می‌گفت ، خیلی آزادانه آراء مختلف را مطرح کردند این هم تاریخش که روشن باشد.**

**آن وقت اعانه‌ی بر اثم را گفتند حرام است. تصادفا در روایات ما این عنوان اعانه‌ی بر اثم نداریم و در کلمات فقهای بعدی ما حتی مثل مرحوم شیخ صدوق و اینها حتی به نظرم شیخ طوسی هم اعانه‌ی بر اثم من ندیدم یادم نمی‌آید ، تقریبا از زمان علامه و جامع المقاصد و اینها اعانه‌ی بر اثم در فقه ما وارد شد ، از زمان البته جامع المقاصد مناقشه هم دارد از زمان محقق اردبیلی مناقشه وارد شد که این اصلا دلیلی برش هست نیست و مراد از اعانه چیست؟**

**مثلا آقای خوئی نوشته اگر اعانه، آقای خوئی چون بعدها مثل صاحب جواهر گفت اصلا اعانه‌ی بر اثم حرام نیست ، عوض شد. گفتند آن که حرام است تعاون بر اثم است.**

**یکی از حضار : آقای خوئی هم همین را می‌گوید.**

**آیت الله مددی : آقای خوئی هم همین را می‌گوید بله.**

**تعاون هم یعنی همه با هم کمک بکنند یک حرام را انجام بدهند مثلا پنج شش نفر بیافتدند سر یک نفر را بکشند این تعاون بر اثم است.**

**یکی از حضار : دلیل قرآنی دارد دیگر**

**آیت الله مددی : می‌گویم چون در قرآن تعاون آمده اعانه نیامده دقت فرمودید**

**این نکات فنی را که ما گاهی تکرار می‌کنیم برای اینکه آن ضوابط نکته‌های فنی کار روشن بشود. پس بنابراین اینکه ایشان فرود خالیة عن الشواهد نه ،**

**و اضعف منها دعوی اعتبارها فی مفهوم العقد.**

**یکی از حضار : نمی‌شود استاد گفت که تعاون از فرد به فرد اعانه هست کلیتش نگاه کنیم تعاون می‌شود همه با هم نگاه کنند از نگاه کلی تعاون**

**آیت الله مددی : ایشان بحث اعانه‌ی بر اثم را ، ما اعانه‌ی بر اثم را حرام می‌دانیم اما اعانه را یک کمی درش اشکال می‌دانیم . خلافا لآقایان .**

**دعوی اعتبارها فی مفهوم العقد یا بگوییم آقا این مساله مقارنه‌ی طیب نفس این اصلا در مفهوم عقد اخذ شده است. چون عقد گفته نمی‌شود اللازم منه ،جواب می‌دهد ایشان عدم کون عقد الفضولی عقدا حقیقةً این البته اشکال نیست که ایشان اشکال کردند می‌گوید خوب بله خوب عقد فضولی را هم قبول نداریم. می‌گوید این لازمه‌اش این است که شما بگویید عقد فضولی را قبول ندارید خوب می‌گوییم نداریم تصادفا استاد خود ایشان مرحوم نراقی عقد فضولی را قبول ندارد. دیگر راه دور نمی‌خواهند بروند.**

**ایشان و مرحوم شیخ سه سال در کاشان نزد مرحوم نراقی درس خواندند خود استاد ایشان عقد فضولی را قبول ندارد.این اللازم منه عدم کون عقد الفضولی عقدا حقیقة خوب ملتزم می‌شویم خیلی اشکال اساسی نیست و لذا باید روی دلیل حساب کرد این مجرد این مطالب اینها کفایت نمی‌کند، البته نمی‌خواستم همین مقدار هم متعرض بشویم .**

**این که این صدق چون چرا ؟ چون عرض کردیم طیب نفس پشتوانه‌ی قصد است، اگر کراهت آمد این آقا نمی‌دانم دقت کردیم چه می‌خواهم بگویم؟ این آقا می‌گوید طیب نفس اگر رفت در حقیقت قصد هم می‌رود چون این پشتوانه‌ی قصد است و عقد هم قوامش به قصد است.**

**لذا اگر اکراه باشد قصد نیست، مراد آن آقا این است این که ایشان می‌گوید خیلی باطل است نه آن قدر هم باطل نیست که ایشان فرمودند**

 **و اضعف من الکل دعوی اعتبار طیب نفس العاقد فی تاثیر عقد ، بعد اشکال می‌کند، یک باید بگوییم در عقد مکره به حق در آنجا بگوییم باطل است. اولا مکره به حق را چون تعبد شرعی است به خاطر تعبد ، یعنی یک اصطلاحی دارند یا اذن مالکی می‌خواهد یا اذن شرعی، یا صحت مالکی می‌خواهد یا صحت شرعی، یا رضای مالکی می‌خواهد یا رضای شرعی، اگر شارع گفت حاکم آمد گفت باید حتما این را باید بفروشید این می‌گوید آقا اینجا این بحق طیب نفس نیست بله طیب نفس نیست اما شارع چون اجازه داده طیب نفسش شرعی است نه مالکی .**

**وکونه اکراه علی العقد تعبدیا لا ، خوب حالا بگوییم تعبدی باشد چه مشکلی دارد ؟**

**علی ای حال ویویده فحوی صحة عقد الفضولی ، ببینید تعبیر مرحوم شیخ ، این شیخ جای دیگر هم دارد این را می‌گوید فحوی ، فحوی یعنی اولویت ، یعنی شیخ حواسشان کاملا جمع است، تارةً شما می‌گویید آقا عقد فضولی اگر بعد مالک اجازه داد این عقد مکره هم همینطور اگر بعد راضی شد، اگر گفتید همینطور یعنی مثل اوست اگر آمدید گفتید فحوی یعنی اولی دنبال اولویت باید بگردید، چون در مکاسب چند بار این عبارت آمده برای اینکه ان شاء الله بخواهید تدریس بفرمایید دقت کردید ؟**

**تا آمد گفت فحوی یعنی اولی آن وقت باید نکته‌ی اولویت را پیدا بکنید، چه نکته‌ای دارد که عقد مکره اولی است از عقد فضولی. نکته‌ای که در عقد فضولی هست مالک نیست اما اجرای عقد را می‌کند، نکته‌ای که در عقد مکره هست این است که مالک هست اما طیب نفس ندارد. لذا اگر مالک نبود و طیب نفس داشت و واقعا هم قصد عقد کرد آن درست بود در ما نحن فیه بطریق اولی خوب دقت کردید ؟ شما ممکن است بگویید آقا اولویتی نیست آن یک جور است این یک جور است ، این فحوی را ، کلمه‌ی فحوی اگر آمد در مکاسب یا شیخ مرادش اولویت است باید تصویر اولویت بکنید، حالا ایشان تصویر می‌کند**

**حیث ان المالک طیب النفس بوقوع اثر العقد وغیر منشیء للنقل بکلام و امضاء انشاء الغیر لیس الا طیب النفس ولیس انشاءا ، مع انه لو کان ، این اولا لان حیث انّ المالک طیب النفس ، مالک خود عقد را راضی است. فقط نقل و انتقال را نیاورده است.**

**در باب فضولی نقل و انتقال دارد و امضاء انشاء الغیر لیس الا طیب النفس بمضمونه و اگر شارع امضاء کرد این به معنای طیب ، و لیس انشاءا مستأنفا یک انشاء جدید نیست اما در باب فضولی ممکن است شما بگویید انشاء جدید است دقت کردید ؟ این اولویت را از اینجا گرفت یعنی شما ممکن است بگویید شارع آمد گفت عقد فضولی درست است کانما عقد جدید است چون آن که عقد بست مالک نبود اما در اینجا من مالک هستم من طیب نفس دارم یعنی عقد را قصد عقد را دارم اما به خود این قصد طیب نفس ندارم لذا اولویتش از این جهت است.**

**مع انه لو کان انصافا اولویت اثباتش مشکل است.**

**یکی از حضار : آن قضیه‌ای که نقل کردید که فرمودید استاد مرحوم شیخ انصاری قبول ندارد عقد فضولی ظاهرا منظورتان این بود که خوب یعنی اینجا شما قبول دارید استادتان قبول ندارد این را می‌خواستید بفرمایید ؟**

**آیت الله مددی : نه ایشان می‌خواهد بگوید اللازم خوب لازم باشد چه اشکالی دارد ؟ قائل دارد غیر از ایشان هم داریم، نه اینکه منحصر در نراقی است.**

**یکی از حضار : اینجا نظرتان همین است دیگر می‌گوید خوب لازم نیاید ، لازم نیاید چه اشکالی دارد عقد فضولی باطل باشد چه ربطی به بحثمان دارد ؟ این جا همین را می‌خواهند بفرمایند دیگر**

**آیت الله مددی : نه اللازم عدم کون عقد الفضولی**

**یکی از حضار : نوشته دعوی اعتبارها فی مفهوم العقد اعتبار طیب نفس در مفهوم عقد.**

**آیت الله مددی : اعتبار مقارنت طیب نفس**

**یکی از حضار : خوب گفته که لازم**

**آیت الله مددی : جواب**

**یکی از حضار : اگر لازم نباشد عقد فضولی هم باطل می‌شود، شیخ انصاری می‌گوید خوب باطل بشود چه ربطی به بحث دارد**

**آیت الله مددی : نه اللازم عن ، می‌خواهد بگوید این لازمه‌اش این است که عقد فضولی هم عقد نیست حقیقتا با اینکه عقد است حقیقتا ، یعنی بعبارة اخری شما عقد فضولی را عقد جدید نمی‌دانید همان عقد اول است.**

**یکی از حضار : چون طیب نفس ندارد**

**آیت الله مددی : طیب نفس نیست، طیب نفس خود عاقد دارد، مالک اطلاع ندارد اصلا نه طیب نفس ندارد.**

**علی ای حال فهو ، اگر هم این اشکال را تازه بکنید حالا اولویت نباشد فهو موجود هنا، یعنی آن نکته‌ای که در فضولی هست همان نکته اینجاست حالا می‌خواهد اولویت باشد یا نباشد، دیگر ایشان یک مقداری به اصطلاح وارد همین بحث‌ها می‌شوند که ما دیگر خیلی نمی‌خوانیم بعد متعرض قول معارض در مساله می‌شوند که صاحب کفایه و مجمع الفایده و اینها بعد می‌فرمایند که تمسک کردند الا ان تکون تجارة عن تراض بله البته ایشان الدال علی اعتبار کون العقد عن التراضی این به آن معنایی که من گفتم تفسیر نکردند اگر آن معنا باشد شبهه پیدا می‌کند.**

**والکل بعد ، همه‌ی ادله‌ی آقایان را می‌آورند والکل کما تری لان دلالة الآیة من یکی دو مطلب ایشان را می‌خوانم بعد نکته والا مطلب را ما توضیح دادیم دیگر خیلی نمی‌خواهد توضیح نهایی‌اش را هم ، علی اعتبار وقوع العقد عن التراضی الا بمفهوم الحصر ، چون گفتند که گفته الا تجارة عن تراض ، لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی اکل مال فقط به تجارت است با اینکه اکل ما به غیر از تجارت هم می‌شود من راضی هستم مثلا ، و اما بمفهوم الوصف که این تجارت عن تراض باشد. علی القول بمفهوم الوصف . مقید بعدم ورود الوصف مورد الغالب کما ربائبکم ، این مفهوم وصف را هم قبول نداریم بله ، عفوا ولا حصر کما لا یخفی ، لان الاستثناء منقطع غیر مفرق ، دو تا اشکال ایشان در استثناء می‌کند که حصر از آن در نمی‌آید یکی این که استثناء منقطع است.**

**استثناء منقطع در استثناء این است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد، مثلا بگوید جاء القوم الا حمارا ، خوب معلوم می‌شود که حمار از قوم نیست. اگر نباشد فسجد الملائکة کلهم الا ابلیس ، چون از جنس ملائکه نبود ، این را اصطلاحا می‌گویند استثناء متصل و منفصل ، استثناء مفرق اصطلاحا در جایی است که مستنثی منه ذکر نشود مثلا ما جائنی الا زید این مفرق است ، جاء القوم الا زیداً این غیر مفرق است ، آن وقت این جا عده‌ای از آقایان بحث کردند که آیا استثناء مفرق یا غیر مفرق متصل یا منفصل آیا به اصطلاح دلالت بر حصر می‌کند یا نه که حالا بعد یک توضیحی عرض می‌کنم.**

**واما حدیث الرفع وفیه اولا ان المرفوع هی المؤاخذة که گذشت، بعد هم وثانیا یدل علی ان الحکم الثابت للفعل المکره علیه لو لا الاکراه یرتفع عنه اذا وقع مکرها علیه کما هو معنی رفع الخطر وهذا المعنی موجود ، بعد شروع می‌کنند راجع به حدیث رفع .**

**ما چون این مطالب را چند بار عرض کردیم دیگر تکرار نمی‌کنیم عرض کنم راجع به آیه‌ی مبارکه که آیا حصر دارد یا حصر ندارد انصافش اشکال مائی دارد و آن اشکال بیشتر منشائش این است که تجارت مراد چیست؟ اگر تجارت را خود بیع گرفتیم که سابقا عرض کردیم خوب انصافا اثبات حصر مشکل است چون به غیر از بیع هم می‌شود اکل مال کرد اما اگر گفتیم تجارت که مرحوم نائینی نوشته تجارت یعنی اکتساب در کتب لغت تجارت را فرقش را با بیع این گرفتند که بیع خرید و فروش است تجارت حرفه‌ی خرید و فروش است حرفه است شغل است می‌گویند تاجر یعنی کسی که حرفه‌اش آن است. اما حرفی هم که مرحوم نائینی گفتند انصافا بد نیست.**

**مراد یعنی بعبارة اخری داد و ستد باشد تجارت که شامل عقد اجاره هم بشود شامل فرض کن عقد مزارعه هم بشود مضاربه هم بشود، یعنی بعبارة اخری انسان با مال یک داد و ستدی انجام بدهد عرض کردم در آیه‌ی مبارکه این نیست که لا تاکلوا اموالکم الا ان تکون، لا تاکلوا اموالکم بینکم کلمه‌ی بین هم دارد. این مراد از اموال بین یعنی ناظر است لذا استثناء هم مفرق نیست که ایشان گفته است.**

**اموالکم بینکم یعنی ناظر نیست به اکل مال مطلقا مثلا می‌گوید آقا این کتاب شما درش تصرف کنید اکل کنایه از تصرف باشد اینجا نیست این طور نه ، این آیه‌ی مبارکه ناظر است به نحوه‌ی معاملاتی که در جامعه می‌شود، یعنی معاملاتی را که شما در جامعه روی اموال انجام می‌دهید. این به نحو داد و ستدی که با تراضی باشد درست است. می‌شود بیع باشد ، می‌شود اجاره باشد ، می‌شود مضارعه باشد، می‌شود مضاربه باشد. انحاء داد و ستد را می‌شود تصور کرد.**

**خود من سابقا بیشتر به معنای بیع می‌گرفتم انصافا این حرف مرحوم نائینی به ذهن من بد نیست و این معنای اول هم سابقا عرض کردیم ظاهر بعضی از عبارات این است که خیال می‌کنند که آیه‌ی مبارکه ناظر به جواز اکل مال است نه آن لا یحل مال امراء مسلم الا بطیب نفس آن برای جواز است، آن لا یحل یعنی شما در مال مسلمان تصرف نمی‌کنید مگر راضی باشد. اینجا برای داد و ستد است نه جواز تصرف .**

**مثلا در آیه‌ی مبارکه فلا جناح علیکم ان تاکلوا من بیوتکم آن تاکلوا درش بینکم ندارد. البته اینکه انسان از خانه‌ی خودش بخورد که این جای سوال ندارد. ان تاکلوا من بیوتکم این تفسیر شده این بیوت ابنائکم ، انت ومالک لابیک و الا معنا ندارد که خداوند بفرماید شما از خانه‌ی خودتان بخورید ، خوب معلوم است آدم از خانه‌ی خودش می‌خورد او بیوت آبائکم، این بیوتکم در اینجا یعنی خانه‌های خودتان کنایه از خانه‌های فرزندانتان اولادتان ، می‌توانید از خانه‌های اولاد بخورید این خوردن درش داد و ستد نیست این تصرف است.**

**و بلکه یک بحثی هم آقایان در اینجا دارند چون کلمه‌ی اکل آمده گفتند احتمال دارد مراد مثلا در خانه‌های بچه‌هایتان غذایی باشد یا خانه‌ی پدرتان یا خانه‌ی بیوت او ما ملکتم مفاتحهه ، خانه‌ای که کلیدش دست شما دادند. کلیدش دست شماست می‌روید در خانه در یخچالش مثلا غذا هست می‌خورید، احتمال دادند مراد از اکل خوردن باشد لکن احتمال دادند مراد از اکل مطلق تصرف باشد ، ثمره‌اش کجا ظاهر می‌شود؟ اگر کسی کلید خانه‌اش را به شما داد گفت این کلید شما رفتید آنجا در یخچالش هم غذا بود خوردید خواستید نماز بخوانید آیا این نماز در زمین غصبی حساب می‌شود یا نه ؟ چون آن اجازه‌ای می‌گویند از آیه‌ی مبارکه اجازه‌ی اکل درآمده است. اجازه‌ی نماز خواندن درش نیست دقت کردید ؟**

**یکی از حضار : اینجا اکل اعلی تصرف است وقتی**

**آیت الله مددی : خوب حالا آن بحث را نمی‌خواهم وارد استدلال بشوم بله آقا ؟**

**یکی از حضار : اکل مال نیست که اصلا این طور باشد**

**آیت الله مددی : که اکل یعنی اکل باشد ؟**

**یکی از حضار : اکل اکل باشد و راه رفتن غصبی باشد**

**آیت الله مددی : نه راه رفتن برای اکل چرا نماز که ربطی به اکل ندارد که راه رفتن تا یخچال که می‌روید در یخچال را باز کنید که اشکال ندارد ، این مقدار نه دیگر ، آن وقت که در یخچال است خوب آدم باید راه برود تا یخچال بخورد اکل اگر آمد لوازم خود خوردن که درش بحثی نیست، نماز که جزو لوازم اکل نیست که ، به شما نگفت بیا اینجا نماز بخوان ، به شما گفت این کلید را بگیر از این خانه مثلا غذایی که یخچال دادم مصرف کن این کلید را به شما داد .**

**آیا شما این در عروه هم دارد این فرع در عروه هم دارد.**

**یکی از حضار : بگویید حمام کردن نماز خواندن برو حمام کردن یک آبی مصرف بشود ، یک کاری یک چیزی**

**آیت الله مددی : همه‌ی اینها دیگر ، بحث همه‌ی اینها هست، حالا همان را بکند غسل جنابت بکند مثلا آیا این صحیح است یا نه دقت کردید ؟**

**این نکته‌، ببینید اما این منشائش چه شد؟ آنجا تاکلوا بود آن اکل یعنی تصرف اینجا تاکلوا بینکم است. یک اشتباهی که اصحاب ما اینجا متاسفانه دارند لا یحل مال امراء مسلم آن برای حلیت تصرف است ، اینجا اکل به ، اینها خیال کردند این تاکلوا مثل آن تاکلوا است یا این ، لذا با آیه‌ی لا یحل مال مسلم نه آن تصرف است. این جا اموالکم بینکم دقت بکنید. اموالکم بینکم .**

**یعنی در حقیقت شارع مقدس می‌خواهد جواز تصرفات را در مال‌ها در روابط اجتماعی داد و ستد ، پیغمبر ، آیه‌ی مبارکه می‌فرماید این درست نیست مگر با داد و ستدی که یعنی بیع تجارت را داد و ستد معامله، معامله‌ای که با تراضی باشد با رضا باشد این معامله ممکن است به صورت بیع باشد ، ممکن است به صورت اجاره باشد، ممکن است به صورت مزارعه باشد، ممکن است به صورت مضاربه باشد. شما دارید اموالتان را اکل بینتان ، بینتان روشن شد ؟ لا تاکلوا اموالکم بینکم .**

**من به نظرم این کلمه‌ی بینکمش را دقت نفرمودند این بینکم یعنی این اموال را در میانه‌ی خودتان در روابط اجتماعی الا ان تکون تجارة عن تراض یک نحو کسبی اکتسابی باشد که روی رضا صادر شده باشد لذا انصافا اگر ما باشیم و این ظاهر آیه‌ی مبارکه البته این هست حقا یقال اگر بخواهیم بگوییم چون اکراه را دو جور گرفتیم یک اکراه معدم طیب نفس است آن جا می‌گوییم قویا آن عقد باطل است چون اصلا طیب نفس نداشته است.**

 **و لذا گفتیم این می‌خورد به همان شرط قبلی قصد درش نیست ، یک اکراه مفسد طیب نفس است آنجا بگویید علی القاعده درست است. و این آیه‌ی مبارکه که الان ما در اینجا داریم ظاهرش در همان طیب نفسی است که الا عن تراض طیب نفسی که به اصطلاح مفسد باشد. و بعبارة اخری حالا ما استعمال لفظ را همین تازگی در اصول متعرض شدیم، استعمال لفظ واحد در اکثر از معنا را اجازه ندادیم ممکن است بگوییم اصولا دو جور می‌شود آیه را معنا کرد. لا تاکلوا اموالکم الا ان تکون تجارة عن تراض این آیه‌ی مبارکه بگوییم به این باشد که اگر تراضی نباشد ، نبودن تراضی که به اکراه است، اگر اکراه به اصطلاح معدم باشد تجارت صدق نمی‌کند حرف شیخ را اینجا بیاوریم اگر اکراه مفسد باشد تجارت صدق می‌کند عن تراض صدق نمی‌کند.**

**اگر استعمال لفظ مشترک واحد در دو معنا بود این جور معنا می‌کردیم لکن خوب خلاف ظاهر است پس بنابراین اگر اکراه به حدی رسید که اصلا طیب نفس نیست تجارت نیست، عقد نیست اصلا**

**یکی از حضار : این منافات با آیه ندارد ، آیه فرض کرده عن تراض باشد یعنی تراضش هم می‌شود**

**آیت الله مددی : بله می‌شود تجارت ،**

**اگر اکراه جوری باشد که فقط طیب نفس را فقط فاسد بکند مشوب بکند آنجا به اصطلاح بگوییم تجارت هست عن تراض نیست فرقش این شد در یک صورت تجارت هست عن تراض نیست در یک صورت اصلا تجارت نیست . آن جایی که تجارت نیست رضای بعد به درد نمی‌خورد آن جایی که تجارت هست و تراضی نیست رضای بعدی به درد می‌خورد.**

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین**